

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بعد از اینکه ثابت شد که اجتهاد، وجوب عینی ندارد، عرض کردیم که دو دلیل اقامه شده بر اینکه اجتهاد، وجوب کفائی دارد. در دلیل دوم استدلال شد به آیه شریفه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». عرض کردیم که از این آیه شریفه، می‌توانیم وجوب کفائی اجتهاد را استفاده کنیم. چرا که آیه ظهور در این دارد که یک عده‌ای باید به مدینه نفر و کوچ کنند، و تفقه در دین پیدا کنند، و افرادی را که در محل خودشان باقی مانده‌اند انذار کنند. معنای این وجوب کفائی است. در آیه دارد «الطائفة»، یعنی از هر فرقه، باید طائفه‌ای کوچ کنند، و گروهی باید از هر فرقه بروند و تفقه در دین پیدا کنند. نتیجه این می‌شود که یک گروه تفقه در دین پیدا کنند و به دیگران ابلاغ کنند. این خودش وجوب شرعی و وجوب کفائی دارد.

ملاک واجب کفائی بودن چیست؟

استفاده وجوب کفائی شرعی از این آیه شریفه، متفرع بر این است که این وجوب در آیه، وجوب شرعی باشد.

اما اگر کسی بگوید این وجوب؛ ارشادی است، دیگر عنوان کفائی پیدا نمی‌کند.

تقسیم واجب؛ به واجب عینی و واجب کفائی، از مواردی است که مختص به «واجب شرعی» است. یک واجب شرعی، گاهی واجب شرعی کفائی است، گاه واجب شرعی نفسی است.

البته اصطلاح بر این جاری شده است، و إلا بحسب واقع، اگر کسی تحقیق کند و بگوید که ملاک وجوب کفائی چیست؟ ملاک وجوب کفائی این است که «اگر عده‌ای به آن قیام کردند و آن را انجام دادند، از زمه دیگران تکلیف برداشته می‌شود»، این، هم می‌تواند وجوب شرعی باشد، هم می‌تواند وجوب عقلی باشد. در وجوب کفائی ما یک دلیل و برهان محکم نداریم بر اینکه حتماً اختصاص به واجبات شرعیه دارد.

بلی، اصطلاح بر این است که واجب شرعی؛ یا واجب عینی است، یا واجب کفائی است.

پس این روشن شد که می‌توانیم بحسب اصطلاح بگوئیم، واجب کفائی مربوط به واجبات شرعیه است، اما اگر در مطلب دقت شود و حقیقت واجب کفائی را باز کنیم، در واجبات ارشادی و عقلی، می‌توانیم کفائی بودن را داشته باشیم.

آنگاه اگر این حرف را زدیم که واجب کفائی از اقسام واجبات شرعی است، در این آیه شریفه، برخی احتمال داده‌اند، که این وجوب نفر و وجوب تفقه، یک وجوب ارشادی است.

قبلاً عرض کردیم که امام (رضوان الله علیه) فرمودند که در خود این آیه شریفه، که می‌فرماید تفقه کنند و بعد بیایند انذار کنند، و این انذار برای این است که مردم هم حذر داشته باشند، «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)»، این «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)»، می‌تواند قرینه باشد که وجوب در این آیه، یک وجوب ارشادی است، یعنی ارشاد به یک حکمی است که عقل هم این را می‌گوید، که چیزی را که انسان بلد نیست و دیگران هم بلد نیستند، عده‌ای بروند یاد بگیرند و به دیگران هم ابلاغ کنند و آن حکم را برسانند.

اگر این حرف را زدیم و گفتیم که وجوب کفائی از اقسام واجبات شرعی است (این یک)، و گفتیم که واجب کفائی در این آیه شریفه، واجب ارشادی است و وجوب شرعی در این آیه برای تفقه استفاده نمی‌شود، وجوب تفقه در این آیه ارشادی است، این دو تا مطلب را اگر کنار هم بگذاریم، نتیجه می‌گیریم که از آیه؛ وجوب شرعی کفائی را نمی‌توان استفاده کرد.

اما اگر یکی از این دو مطلب را خراب کردیم، و گفتیم که واجبات کفائی، اختصاص به واجبات شرعی ندارد، یا گفتیم از آیه، وجوب ارشادی را استفاده نمی‌کنیم، آنچه را که امام قرینه بر وجوب ارشادی قرار داده است، این قرینیت روشنی ندارد، در آیه می‌گوید «[لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ ... لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)»، امام از این «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» استفاده کرده که این تفقه، وجوب ارشادی دارد. اما اگر کسی گفت که این جمله، قرینه روشنی بر این معنا ندارد.

یک وقت در آن آیه شریفه «[فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)»، ما «[إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)» را قرینه قرار دادیم که «فاسئلوا» امر ارشادی است. چون یک چیزی است که همه می‌فهمند، همه می‌دانند جائی که چیزی را نمی‌دانند، باید سؤال کنند. گفتیم که «[إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)» یک قرینه روشن عرفی بر این معناست، که وجوب سؤال، یک وجوب ارشادی است.

اما در «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» اگر کسی گفت این یکی از آیات برای انذار است، اینها بروند یاد بگیرند، بیایند انذار کنند، حالا حذر می‌خواهد محقق شود، می‌خواهد محقق نشود. نتیجه این می‌شود که وجوب تفقه، که از این آیه استفاده می‌شود، یک وجوب شرعی است. در نتیجه کفائی بودن ثابت می‌شود.

نظر استاد: به نظر ما مطلب، همین است، یعنی «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» نمی‌تواند قرینه روشنی باشد بر اینکه این حکم، یک حکم ارشادی باشد، که برای اینها واجب است به مدینه بروند تفقه کنند، واجب است که مردم را انذار کنند. حالا حتی در مواردی که یقین دارند به اینکه حذر در موردی که محقق نمی‌شود، باز انذار واجب است، از باب اینکه اتمام حجت شود، لذا قرینیت بر اینکه این وجوب ارشادی است، نداریم. از آیه شریفه وجوب شرعی کفائی اجتهاد را نتیجه می‌گیریم.

حدّ وجوب کفائی

یک بحثی که جای طرح دارد این بحث است که حدّ این وجوب کفائی چقدر است؟ ما وقتی می‌گوئیم واجب است (به وجوب شرعی کفائی)، که از هر فرقه‌ای، طائفه‌ای بیایند و احکام را یاد بگیرند، آیا اگر در هر زمانی یک نفر آمادگی پیدا کرد که تحصیل کند و این استعداد را دارد و قوه‌ی استنباط را هم دارد و می‌تواند که به مرحله اجتهاد هم برسد، آیا با همین مقدار، وجوب کفائی ساقط می‌شود؟ حالا که در زمان ما که مثلاً فرض کنیم چهار میلیارد انسان وجود دارد، حدّ این وجوب تفقه به عنوان واجب کفائی چه مقدار است؟

در سائر واجبات کفائی حدّش آن مقدار است که رفع نیاز مردم شود. مردم نیاز به طبیب دارند، خود طبابت می‌شود واجب

کفائي، بايد به مقدار نياز در اين رشته تحصيل کنند تا نياز مردم برطرف شود. آيا در باب اجتهاد هم اينطور است؟ آيا ما نياز داريم به اينکه يک عده‌اي بروند تفقه در دين کنند؟ چون در ميان اين عده بالاخره آن کسي که أقوي و أعلم اينهاست، او مورد توجه قرار مي‌گيرد!

اين وجوب کفائي در اينجا، حدش با سائر واجبات کفائيه فرق مي‌کند. در اينجا اگر لاقل يک نفر بتواند برود و تفقه در دين کند و به درجه اجتهاد برسد، اين وجوب کفائي امتثال شده است، و از ذمه ديگران هم ساقط شده است. ظاهر اين است که در اين واجب کفائي، اگر در هر زماني ماديديم که لاقل يک نفر صلاحيت اجتهاد را داشته باشد و در اين مسير هم قرار گرفته است، در اين صورت يک نفر کافي است و لازم نيست ديگران خودشان رنج اجتهاد را متحمل شوند. همين مقدار که يک نفر بتواند به مقام اجتهاد برسد و احکام را براي مردم بيان کند، کافي است. ما باشيم و قواعد و ظواهر، همين مقدار کافي است.

اشکال بر کفايت يک مجتهد با توجه به آيه نفر

بعضي خواسته‌اند از کلمه «طائفة» در اين آيه شريفه استفاده کنند که چند نفر را شامل مي‌شود و حالا که چند نفر را شامل مي‌شود، پس نمي‌شود در اينجا ما با يک نفر مسئله را تمام کنيم!

جواب:

جواب اين است که ما در ذيل آيه شريفه، يا در بعضي از موارد ديگر قرينه داريم بر اين که طائفه، بر يک نفر هم صدق مي‌کند. اگر از هر فرقه‌اي يک نفر هم به مدينه برود، براي تفقه در دين کافي است.

به اين نتيجه رسيديم، که در مسئله اجتهاد و تفقه در دين، وجوب اجتهاد و وجوب تفقه يک واجب کفائي، مانند سائر واجبات کفائيه نيست. در هر زماني يک نفر اگر واقعاً مجتهد مسلم باشد، البته در صغري خيلي ترديد حاصل مي‌شود، در اين که اين آقا مجتهد هست يا نيست؟ اما اگر واقعاً در هر زماني يک نفر مجتهد مسلم باشد، اين کفايت مي‌کند.

حالا فرض کنيم، در زمان ما که تمام افراد، همه با هم ارتباط دارند، خصوصاً با وسائل امروزي، مثل اينترنت و تلفن و فکس، ارتباط برقرار کردن راحت است، اگر يک نفر مجتهد مسلم شد، بطوري که با دادن رساله، با دادن پاسخ مسائل، بتواند جواب همه‌ي مردم را بدهد، واجب کفائي ساقط مي‌شود، در باب طبابت يک دکتر در هر روز پنجاه تا مريض را مي‌تواند ببيند، در حالي که ما در هر روز پنجاه هزار مريض داريم، اين واجب کفائي، يعني وجوب اجتهاد، يک واجب کفائي هست، اما اينطور نيست، که حدش مانند واجبات کفائيه باشد.

سقوط يک واجب آنجائي است که رفع نياز شود، امتثال تکليف شود، ولي مي‌خواهيم بگوئيم در مقام عمل، آن واجبات کفائي ديگر، رفع نياز با افراد متعدد است، اين واجب کفائي، رفع نياز، با يک نفر هم محقق مي‌شود و الاً نمي‌خواهيم بگوئيم تعريف‌هايش فرق دارد. کسي نمي‌آيد بگويد تعريف واجب کفائي در اجتهاد، با تعريف کفائي در علوم ديگر و طب فرق دارد. ملاک اين است که «إذا قام به أحد أو أفراد سقط عن الآخرين»؛ ولي در مقام عمل مي‌خواهيم بگوئيم به چه مقدار، رفع نياز در وجوب اجتهاد مي‌شود؟

ادعائي ما اين است که در زمان ما که همه با هم ارتباط دارند، يک مجتهد، اگر يک مجتهد مسلم، مجتهد جامع الشرائط وجود داشته باشد، کافي است، کافي؛ يعني اينکه وجوب کفائي از ذمه ديگران ساقط مي‌شود.

برخی قائل شده‌اند به اینکه از آیه شریفه استفاده می‌شود، که برای عرب، باید مجتهد عرب باشد، از کرد باید کرد باشد. یعنی آیه شریفه می‌فرماید در هر زمانی از هر گروهی، یکی از خودشان باشد، یعنی حق ندارد عرب برای فارس، یا فارس برود برای عرب.

این مطلب خیلی دیگر جمود بر آیه می‌خواهد. آیه یک عنوان ارشادی دارد به این که بالاخره یک گروهی بیايند تفقه کنند. این مبنا مسلم البطلان است. اگر گفتیم که این آیه، وجوب ارشادی دارد، مسئله خیلی روشن است. در وجوب ارشادی تفاوتی نمی‌کند که این نافر و نفر کننده از کدام گروه باشد. باید یک عده‌ای نفر کنند، احکام دین را یاد بگیرند، بیايند به مردم برسانند.

اگر ما مسئله وجوب شرعی را مطرح کردیم و گفتیم بعد از دقت زیاد، از آیه وجوب شرعی کفائی استفاده می‌شود، اگر وجوب شرعی کفائی استفاده شد، آن وقت می‌رسیم به این دو راهی، یک راه این است که وجوب کفائی به این معناست که از هر فرقه‌ای از خود آن فرقه، واجب است افرادی نفر کنند، این یک؛ راه دیگر این است که وجوب شرعی کفائی به این معناست که عده‌ای نفر کنند و بیايند احکام را برای مردم بیان کنند.

اگر بخواهیم جمود بر آیه شریفه داشته باشیم، به تعبیر امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند بعضی از جمودها جمود حنبلی است. اینجا هم همین‌طور است. جمودی مثل جمود حنبلی اقتضا دارد که آیه فرموده: «[مِنْهُمْ طَائِفَةٌ](#)» در حالی که اگر وجوب، وجوب شرعی هم باشد، این قسمت «منهم» که دیگر عنوان تعبدیت را ندارد، «منهم» یک چیزی است که به عنوان قضیه خارجی است. در آن زمان، عشایر و اقوام، دور از یکدیگر بودند، به یکدیگر مرتبط نبودند، لذا این «منهم» یک قیدی نیست که قید احترازی باشد، و در اینجا قیدیت داشته باشد.

بعبارة آخری؛ ما در اینجا یک کلمه‌ای داریم، کلمه «منهم» نمی‌دانیم که این «منهم» قیدیت دارد یا ندارد؟ اینجا ما قرینه داریم بر این که این عنوان قیدیت را ندارد. قرینه‌اش این است که آنچه که برای شارع مد نظر است، انذار است، حالا منذر هر کس باشد. حالا اگر در زمان رسول خدا (ص) کسی از قوم بنی تمیم نفر می‌کرد، می‌آمد مدینه، و در برگشت می‌رفت قوم دیگری را انذار می‌کرد، روشن است قرینه وجود دارد که این «منهم» در این آیه شریفه قیدیت ندارد، یک چیز خارجی است.

مثل آن قیدی که در آیه «[وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ](#)»، این «[فِي حُجُورِكُمْ](#)»، یک قید غالبی است، در اینجا هم این «منهم» یک عنوان قید غالبی را دارد. غالباً کسی که از آن فرقه می‌آید، می‌رود همان فرقه را نفر می‌کند، الان هم در زمان ما این‌طور است، آن کسی که عرب هست، زمان تبلیغ، می‌رود سراغ عرب‌ها، چون با آنها هم لسان است، فرهنگشان یکی است، اما قیدیت ندارد. یعنی اگر امروز یک عربی به زبان فارسی برای مردم صحبت کرد، این به آیه نفر عمل کرده، اگر یک فارس زبانی آمد برای عرب‌ها به زبان عربی صحبت کرد، این هم به آیه شریفه نفر عمل کرده، لذا این مطلب هم یک مطلب باطلی است.

بعبارة آخری؛ یک وقت انسان نسبت به عمل خودش تفقه می‌کند، آیا تفقه واجب است یا نه؟ برای خودش آیا واجب کفائی دارد یا نه؟ یک وقت از باب رجوع غیر به انسان است، آیا برای انسان از باب اینکه غیر به او رجوع می‌کند، وجوب تفقه، یک وجوب کفائی است یا نه؟

نتیجه

پس اجتهاد وجوب شرعی عینی ندارد، بلکه بر طبق این آیه شریفه، به اضافه‌ی آن دلیل قبلی، که روز شنبه عرض کردیم، وجوب شرعی کفائی دارد.

تا اینجا بحث وجوب کفائی تمام شد. بحث ما این بود که آیا بین خود اجتهاد و تقلید، اجتهاد مقدم بر تقلید است یا نه؟ کسی که می‌تواند تحصیل کند و استنباط پیدا کند، آیا می‌تواند این راه را رها کند، و سراغ تقلید برود؟ ما تا به حال دو مطلب را اثبات کردیم؛ یک مطلب اینکه اجتهاد، وجوب عینی ندارد. مطلب دوم این بود که؛ اجتهاد وجوب شرعی کفائی دارد.

نتیجه این مطالب این شد که بمقتضای حکم عقل، این انسان در مورد اعمال خودش، من می‌دانم که الان اگر درس بخوانم به مرحله اجتهاد می‌رسم، مقتضای حکم عقل این است که اجتهاد بر تقلید تقدم ندارد و فرقی بین اجتهاد و تقلید نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین